

اشاره

در پیش شماره ماهنامه زمانه (ایران معاصر)، سخنی درباره نحوه تقسیم‌بندی کلی از تاریخ‌نگاری‌های مختلف انقلاب اسلامی به میان آوردیم که در آن به تاریخ‌نگاری علنی پهلوی‌ها پرداخته شد. در این مقاله تبیین جزئیات مربوط به تاریخ‌نگاری علنی پهلوی را پی گرفته و به بحث تاریخ‌نگاری باستان‌گرایانه که از نقاط عطف مهم تاریخ‌نگاری در ایران معاصر است، پرداخته‌ایم بدیهی است که در شماره آینده از سایر مباحث از تاریخ‌نگاری‌ها پهلوی‌ها سخن خواهیم گفت.

همانطور که در مقاله پیشین آمده است، تاریخ‌نگاری پهلوی‌ها به دو گونه تاریخ‌نگاری علنی و رسمی و تاریخ‌نگاری مخفی و درونی قابل تقسیم است.

درباره تاریخ‌نگاری رسمی و علنی عصر پهلوی، نکات قابل ملاحظه فراوانی وجود دارد و دوره‌های مختلف سیاسی و کیفیت اقتدار سیاسی، در چگونگی نگارش و بازنگری تاریخی به شدت موثر بوده است. در یک طبقه‌بندی می‌توان تاریخ‌نگاری پهلوی را به چهار دوره تقسیم کرد:

۱. دوره قدرت رضاخان (۱۳۲۰-۱۳۰۴)،

۲. دوره ضعف محمدرضا پهلوی (۱۳۳۲-۱۳۲۰)،

۳. دوره قدرت محمدرضا پهلوی (۱۳۵۶-۱۳۳۲)،

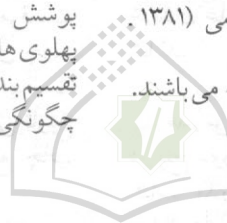
۴. مرحله پس از سقوط و پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۸۱-۱۳۵۷).

این مراحل هر کدام به صورت جداگانه قابل توجه می‌باشند.

دوره اول دوره قدرت رضاخان و شکل‌گیری ادبیات باستان‌گرایانه است. در دوره دوم (۱۳۳۲-۱۳۲۰) که دوره ضعف پهلوی‌هاست، اصحاب سلطنت سخنی برای گفتن ندارند و میدان تاریخ‌نگاری، عملاً در دست مخالفان حکومت است و عمده مکتوبات علیه حکومت رضاشاه، در همین دوره به نگارش درآمدند. اما در سال‌های پس از کودتا، حاکمیت پهلوی مجدداً قدرت می‌گیرد و پس از مدتی وقفه، رجوع مجدد به عرصه تاریخ‌نگاری صورت می‌گیرد و با سیاست‌های انقلاب سفید و اجرای پروژه‌های اصلاحات ارضی و تحولات ساختاری در عرصه اقتصاد، قدرت پهلوی‌ها و شاه در گویش و بازپیرایی مجدد تاریخی نضح می‌گیرد. در این دوره است که آثار غلوآمیزی چون: «پیش به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ»، «ماموریت برای وطن» و «عظمت بازیافته» به چاپ می‌رسند.

دوره چهارم، دوره تاریخ‌نگاری پهلوی‌ها پس از سقوط است. در این دوره ضرورت دارد که به پاسخ‌های اساسی پیرامون علل و چگونگی وقوع انقلاب پردازند و به طور طبیعی ادبیات این دوره، متفاوت با دوره‌های گذشته و به اعتقاد نگارنده «ادبیات ویژه» در عرصه تاریخ‌نگاری کشورمان است.

با وجود این، صاحب این قلم به سبک دیگری از طبقه‌بندی آثار رسمی عصر پهلوی‌ها، خصوصاً آنچه درباره انقلاب اسلامی نگاشته شده است، قائل است؛ سبکی که دوره‌های مختلف را پوشش بهتری خواهد داد و به لحاظ مبانی نظری و رفتاری پهلوی‌ها، از منطق نیرومندتری برخوردار است. هرچند نویسنده، تقسیم‌بندی اولیه را رد نمی‌کند و آن را گونه‌ای نسبتاً معقول از چگونگی تاریخ‌نگاری پهلوی‌ها می‌داند، ولی به سبک قریب‌الاشاره



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نقد تاریخ‌نگاری

رغبت بیشتری دارد که به قرار ذیل تقسیم بندی شده است:

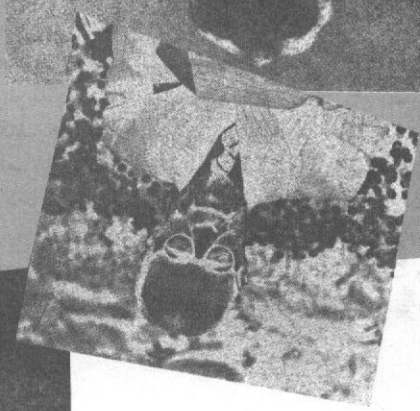
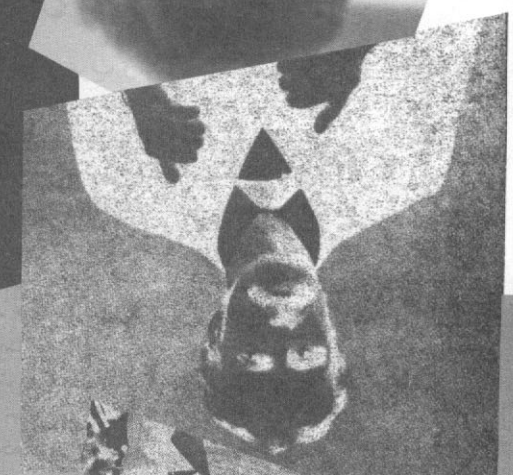
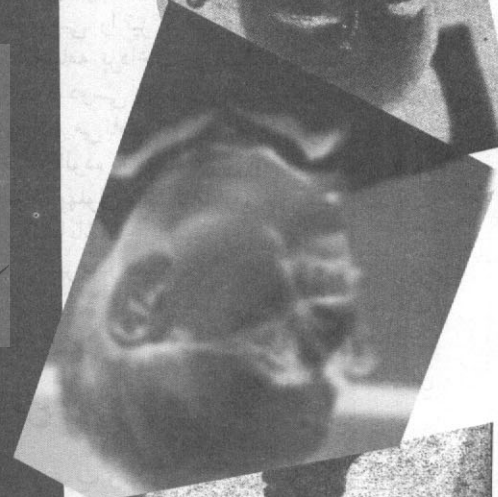
۱. تاریخ نگاری باستان گرایانه،
 ۲. تاریخ نگاری تمجیدی،
 ۳. تاریخ نگاری توجیهی.
- در این تقسیم بندی، به بررسی گونه های مختلف تاریخ نگاری پهلوی ها پرداخته خواهد شد.

۱. تاریخ نگاری باستان گرایانه

دوره اول تاریخ نگاری پهلوی ها که همزمان با اوج گرفتن بخت و اقبال آنها در عرصه قدرت سیاسی و نظامی تحت حمایت انگلستان بود، بیشتر می توان به ویژگی باستان گرایی و تاریخ نگاری عصر پهلوی اول اشاره کرد.

در این دوران با توجه به ماهیت فراآوردندگان رضاخان که ترکیبی از سه جریان عمده: ۱. زردشتی گری ضداسلامی پارسیان مقیم هندوستان تحت اشغال انگلستان، که کینه دیرینه ای از اسلام و مسلمانان، به خاطر از میان برداشتن حکومت ساسانی ایران داشتند. ۲. یهودیت صهیونیستی اروپا به رهبری لرد ناتیل روچیلد، ۳. سرمایه داری حاکم بر انگلستان که نماد آن وزارت جنگ و وزارت مستعمرات انگلیسی بوده اند که وینستون چرچیل به تناوب بر آنها وزارت می کرد.

تجلی گاه اتحاد این سه جریان عمده در ایران، شخصیت اردشیر جی زردشتی هندی الاصل بود که ریاست اینتلیجنت سرویس در ایران را با پوشش روحانی زردشتی و نماینده زردشتیان هند در ایران و سپس خبرنگار روزنامه تایمز لندن برعهده داشت و هماهنگ کننده فعالیت های سرویس های مختلف سیاسی و



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جاسوسی و نظامی انگلیسی در ایران نیز بود.

اردشیر جی، خواه به لحاظ ماهیت مذهبی اش، خواه به لحاظ هم‌پیوندی با خانوادهٔ یهودی روچیلدها در انگلستان و خواه به عنوان رئیس M16، ضدیت ذاتی با اسلام و مسلمانان داشت و به علت آموزه‌های تحصیلی اش در رشتهٔ ایران باستان، دارای پیوندهای عمیق ذهنی با ایران قبل از اسلام بود. وی، با پایه‌گذاری ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی، تلاش گسترده‌ای در جهت احیای ارزش‌های ایران قبل از اسلام به انجام رساند. و همو بود که رضاخان را برگزید و تحت تعلیم قرار داد و سال‌های طولانی سلطنت. به لحاظ فکری و سیاسی. بر او حکومت کرد. به همین خاطر، نویسندهٔ کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» تاثیر عمیق «اردشیر جی» بر پایه‌گذاری ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی را چنین بیان می‌دارد: «خاطرات. اردشیر ریپورتر طرح یک «مانیفست» اعتقادی را منعکس می‌سازد که براساس آن ایدئولوژی «ناسیونالیسم شاهنشاهی» پی ریزخته شد و طی قریب به شش دهه به شدت ترویج شد. ژرف‌کاوی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: استعمار بریتانیا که در جستجوی مناسب‌ترین کارافزار ستیاسی و ایدئولوژیک سلطه بر ایران بود، طرح‌های بلندپروازانه محافل قدرتمند یهودی اروپا و در راس آنها خانواده روچیلد، و کینه و رویاهای فروخته ۱۳۰۰ ساله اشرافیت و موبدان ساسانی که در عملکرد برخی محافل الیگارشوی پارسی هند تبلور می‌یافت که به تبع نقش درجه اول خود در اقتصاد هند نفوذ جدی در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند. اردشیر ریپورتر به عنوان یک پدیده تاریخی ثمره اشتراک منافع و درآمیزی این سه کانون بود.»^۱

بی‌سبب نیست که محمدعلی فروغی، فراماسونر برجسته، که سمت اولین نخست‌وزیر رضاخان را برعهده داشت، شیوه‌های سلوک را به رضاخان می‌آموخت. همین نویسنده در این باره می‌نویسد:

«محمدعلی فروغی، اندیشه‌پرداز سلطنت پهلوی بود. نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان تمامی عناصر «شوونیسم شاهنشاهی» و «باستان‌گرایی» را که بعدها توسط پیروان و شاگردان فروغی پرداخت شد، در برداشت.

او در نطق خود، رضاخان میرپنج را «پادشاهی پاک‌زاد و ایران‌نژاد» و «وارث تاج و تخت کیان» و ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان... خواند و اشتباه است اگر نطق فروغی را یک خطابه تملق‌آمیز تصور کنیم. فروغی به تملق‌گویی رضاخان نیازی نداشت، او می‌خواست به دیگران بیاموزد که از این به بعد چگونه با رضاخان سلوک کرد و رضاخان [نیز] بیاموزد که دیگر رضاخان قزاق، دیگر «خان» «میرپنج» و حتی «سردارسپه» نیست. [بلکه] او «شاه شاهان» وارث «تاج و تخت کیان» و جانشین کورش و داریوش و نوشیروان است.»^۲

شکل‌گیری اندیشه «شوونیسم شاهنشاهی» که همان

ایدئولوژی سلطنت پهلوی بود، بدون دستاویز لازم تاریخی میسر نبود. به همین خاطر و با صرف هزینه‌های گزاف و به خدمت گرفتن جمع قابل توجهی از نویسندگان و محققان تاریخ و استادان برجسته دانشگاهها، به تبیین و تحلیل و به عبارتی بهتر، «تجلیل» عصر ایران باستان پرداختند. فراماسونر پرکاری چون حسن پیرنیا به تالیف کتاب سه جلدی «ایران باستان» گمارده شد^۳ تا با طرح و تنظیم تاریخ ایران قبل از اسلام، گرد و غبار «عربیت» از چهره ایران زدوده شود. تلاش برای «عرب‌زدایی» و احیاء عظمت هرآنچه قبل از ورود اسلام به ایران وجود داشته است، دامن شاعر بزرگ ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی را نیز گرفت؛ محمدعلی فروغی به تنظیم و تلخیص شاهنامه پرداخت و ادبیات مشتمل بر هجو شاهان در شاهنامه که فردوسی خود آن را «ستم‌نامه عزل شاهان» و «درنامه بی‌گناهان» می‌نامد، به کتاب مقدس ایدئولوژی شاهنشاهی مبدل شد و آلوده به مجموعه‌ای از اشعار تملق‌آمیز در مدح شاهان و خانواده پهلوی شد. شاید آوردن همین چند بیت گواه صادقی بر این مدعا باشد:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

محمد رضا شاه گوید نخست!

اگر همدم شه بود فرهی

فرخ زاید از فر شاهنشهی

شهنشاه بانوی فرخ نژاد

که شاهنشاهش تاج بر سر نهاد

به سرتاسر گیتی از غرب و شرق

درخشید فرش به کردار برق^۴

ملک الشعراى بهار، در اعتراض به این جعل و تحریف آشکار

تاریخی که معادل وطن پرستی تلقی می‌شد، چنین می‌گوید:

«اشعار بی‌پدر و مادر را پهلوی هم قرار داده‌اند و اسم آن را شاهنامه گذاشته‌اند. بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست، می‌گویند تو وطن پرست نیستی افرادی می‌خواهند احساسات وطن پرستی را مردم را بدین وسیله تحریک کنند هرچه دلشان خواست در آن گنجانند و می‌گویند این شاهنامه ملت ایران است.»^۵

همه این تلاش‌ها یک هدف عمده داشت و آن ترویج اندیشهٔ ضرورت وجود حکومتی متمرکز که در آن شاه نه انسانی مانند سایر انسان‌ها، بلکه ابرمرد و حتی «نیمه خدا» است، زیرا تنها چنین شاهی است که می‌تواند بر تودهٔ مردم به صورت دیکتاتوری مطلق العنان حکومت کند. همزمان با تلاش‌های گستردهٔ فروغی، مشیرالدوله پیرنیا (میرزا حسن خان) به کار تالیف کتاب «ایران باستان» دست زد. دعوت از باستان‌شناسان و کاوندگان صورت گرفت تا مظاهر تاریخ ایران باستان بیشتر به رخ نمایانده شود. در کنار این فعالیت‌های گسترده باستان‌گرایانه، تلاش برای حذف و هدم تاریخ اسلام و ایران اسلامی به شدت گسترش یافت و چهره

قهرمانان اسلامی ایران بیشتر به مثابه قهرمانی آشوبگر علیه مسلمانان و اعراب ترسیم می‌شد.

تفکرات شعوبی‌گری افراطی در ضدیت با اعراب و مسلمانان به‌طور جدی تبلیغ می‌شد و کسانی چون بابک خرم‌دین، مازیار و... با شدت و حرارت هرچه تمام‌تر مورد تقدیس واقع شدند. از حکومت‌های قبل از اسلام، خصوصاً هخامنشیان و ساسانیان، که دارای بافت و ساختار استبدادی و یک سویه به نفع حکومت‌گران بوده‌اند و بیشتر به تصاحب سرزمین‌های دیگران پرداخته بودند تجلیل فراوان به عمل آمد. در حالی که پادشاهان اشکانی که در مسیر مبارزه با اشغالگران سلوکی و جانشینان اسکندر مقدونی تلاش‌های بسیار کرده بودند و به لحاظ ساختار سیاسی ناهمگون با حکومت متمرکز پهلوی‌ها بودند و از بافت نسبتاً دموکراتیک (قدرت مجلس مهستان و توان انتخاب و عزل شاه) برخوردار بودند، کمتر مورد تجلیل و اعتنا قرار گرفتند.

ادبیات باستان‌گرایانه در عصر پهلوی اول که عمدتاً در آثاری چون تاریخ ایران باستان اثر مشیرالدوله پیرنیا و «ایران قبل از اسلام» است اثر رومن گیرشمن، «ایران در زمان ساسانیان» کریستیان سن، «تاریخ ادبیات» ادوارد براون، «تاریخ ایران قبل از اسلام» اثر آن لمبتون، «تحولات اجتماعی و مدنی ایران در گذشته» اثر سیدحسن تقی‌زاده، «مزدیسنا و ادب پارسی» اثر دکتر محمد معین، «تاریخ اجتماعی ایران» اثر سعید نفیسی، «زردشتیها» اثر اسماعیل پورداود، «تمدن ایرانی» به قلم جمعی از خاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام شکل گرفت که در این دوره تالیف و نگارش شده‌اند. تأثیر گسترده ادبیات باستان‌گرایانه در ایران عصر پهلوی‌ها در انکار هویت دینی و ملی ایرانیان به حدی بود که استاد شهید مرتضی مطهری یکی از جدی‌ترین پژوهش‌های خود را به این مباحث مطروحه، اختصاص داد؛ کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» محصول این پژوهش و ژرف‌کاوی عالمانه است.^۶ این باستان‌گرایی در عصر پهلوی دوم به شدت با منافع ویژه صهیونیست‌ها درهم آمیخت و موضوعات تاریخی به دستمایه‌ای برای پیشبرد اهداف سیاسی آنها در ایران تبدیل شد.

باستان‌گرایی تاریخی عصر پهلوی دوم

واقعیت تاریخ‌نگاری باستان‌گرایانه در ایران، بر تاریخ‌سازی استوار بوده است و نکته درخور توجه این که از تاریخ ایران باستان، مواد و منابع تحقیقاتی مهمی بر جای نمانده است که به آنها استناد گردد. عمده منابع، مربوط به تالیفات سال‌های اخیر است که ذکر آن رفت و همین امر فرصت لازم برای تاریخ‌سازی و جعل واقعیات را فراهم آورد.

از طرف دیگر، رژیم پهلوی به علت ضرورت تدوین و تاسیس ایدئولوژی‌ای شاهنشاهی، به شدت به دوره‌ای تاریخی نیازمند



بود که پادشاهان با شکوه و جلال حکومت می کردند و همه شرایط سلطنتی مبتنی بر دیکتاتوری متمرکز را تایید نمایند. و همانطور که ذکر شد، این مسئله در مورد سلسله هخامنشیان بیشترین قابلیت اطلاق را داشت. ضمن آنکه هخامنشیان به شدت مورد علاقه یهودیان و صهیونیست ها بودند.

یهودیان سابقه طولانی و توانایی خاصی در تاریخ سازی و تحریف تاریخ و ارتباط دادن مسائل تاریخی، نه چندان مهم، با یکدیگر دارند و همیشه این توانایی را در خدمت منافع سیاسی خود به کار گرفته اند؛ چنانکه با تشکیل دولت اسرائیل، سران آن دولت که قصد نزدیکی با رژیم پهلوی حاکم در ایران را داشتند، رفتار کوروش با یهودیان به قدری بزرگ نشان دادند که حتی در منابع قدیم و جدید مربوط به هخامنشیان، ردپایی از آنها یافت نمی شد. «پل فیندلی»، نماینده مجلس نمایندگان امریکا، در کتاب «فریبه های عمدی» می نویسد:

«قسمت عمده جعلیات و افسانه ها درباره اسرائیل ساخته و پرداخته متعصبین مذهبی اعم از یهودی و مسیحی است که طی سالیان متوالی آن را تکرار کرده اند تا حدی که الان در جهان واقعیت پذیرفته شده است.»^۷ البته توانایی صهیونیست ها تنها دلیل موفقیت آنها در استفاده از باستان گرایی رژیم پهلوی برای پیشبرد مقاصدشان نبود، بلکه باستان گرایی افراطی حکومت پهلوی زمینه مناسبی برای موفقیت صهیونیست ها فراهم کرده بود.

دکتر زوی دوریل، رئیس هیات نمایندگی اسرائیل در تهران، در مقاله ای در روزنامه اسرائیلی «یدیعو اخرنوت» در مورخه ۱۹۶۴/۱/۲ می نویسد:

«وقتی برای افراد تحصیل کرده ایرانی صحبت می کنم کافی است اظهارات خود را از داستان استر شروع کنم. تا فوراً از علاقه و توجه آنها برخوردار شوم.» این شیوه به الگویی برای تمام مقامات اسرائیلی تبدیل شد. تا در هر محفلی و مراسمی شروع سخن را به قدردانی از کوروش و داستان استرو مردخای اختصاص دهند و به قول «دوریل»، روشنفکران و مقامات نیز مشتاقانه به این حکایات گوش می دادند.

باستان گرایی و یهودی گرایی

تأکید بیش از پیش بر نقش پادشاهان هخامنشی، خصوصاً کوروش و، پادشاه پنجم سلسله هخامنشیان، نکته درخور توجهی است که با موضوع آزادسازی یهودیان بابل توسط کوروش پیوندی قابل توجه دارد. و بی سبب نیست در کلیه اظهار نظرهای کانون های یهودی و صهیونیستی و سیاستمداران اسرائیلی در خصوص روابط با ایران، بر موضوع آزادسازی یهودیان بابل توسط کوروش هخامنشی تأکید می شد.

در همین مورد، دیوید بن گورین در سال ۱۳۳۷ ش (۱۹۵۸ م) در نامه ای به محمدرضا پهلوی، جهت گسترش روابط با اسرائیل، سیاست های کوروش در قبال یهودیان را به وی گوشزد کرد و شاه

پاسخ داد: «... یادآوری سیاست کوروش در قبال مردم شما، برای من بسیار با ارزش است و من اکثر سعی خودم را برای ادامه راهی که به وسیله این سنت قدیمی به وجود آمده، خواهم نمود.»^۸

تلاش یهودیان صهیونیست برای گسترش باستان گرایی، بسیار در خور توجه است. به همین خاطر افسانه سازی و تاریخ سازی درباره رفتار کوروش کبیر و روابط ایران قدیم و یهودیان از حوزه های قابل توجه فعالیت صهیونیست هاست.

روزنامه «معارب» در تاریخ ۱۹۶۴/۱۰/۹ از قول یک یهودی اسرائیلی به نام «یهوشوع گیلبوع» طی مقاله ای می نویسد:

«... کتاب مقدس در دستم بود و توانستم به راهنمایم نشان بدهم که اعلامیه کوروش شما در مورد بازگشت یهودیان به وطن از فصل اول کتاب «عزرا» به بعد این افتخار را داشت که حسن ختام کتاب کتاب ها قرار گیرد. کوروش پادشاه فارس چنین می فرماید که «یهوه خدای آسمان ها، تمامی ممالک زمین را به من داد و امر فرمود تا خانه ای در اورشلیم برای وی بنا کنم. پس کیست از شما از تمامی قوم او یهوه خدایش همراهش باشد برود؟... و شیعیان هوی ما به نام خداوند کوروش راه «چوپان من و بر آوردن آرزوها» و «مسیح» لقب داده است.»

در پی آن روزنامه لم رخاب می نویسد:

«اگر پیروزی های داریوش نبود، دوره دوم سلطنت یهود به وجود نمی آمد و بنابراین مسیحیت و اسلام به وجود نمی آمدند. قتل کمبوجیه و شورش اقوام امپراطوری بزرگی که کوروش بنیاد نهاد، ساختمان بیت المقدس را متوقف گذاشت و اگر پیروزی های داریوش نبود و وی نحسیدما را به فرمانداری یهودا منصوب نمی کرد، خانه خدا دوباره ساخته نمی شد.»^۹

هر چند بعضی از نویسندگان، اقدام کوروش را در آزادسازی و محبت به یهودیان، در راستای سیاست وی در جهت پیشبرد اهداف نظامی اش در مصر می دانند و نیز آن که کوروش نیاز به حمایت متحدینی باوفا در دره نیل داشت تا اینکه بخواهد با یهودیان همدمی و همراهی بیشتری کرده باشد،^{۱۰} اما واقعیت آن است که باستان گرایی تاریخی، و به عبارتی تاریخ نگاری باستان گرایانه، به نوعی با «یهودی گرایی» نیز همراه بوده است. این مسئله، هم در دوره پهلوی اول به علت نفوذ چهره های برجسته ای چون محمدعلی ذکا الملک فروغی و میرزا ابراهیم خان قوام الملک شیرازی که یهودی الاصل بوده اند، مشهود است و هم در عصر پهلوی دوم که حضور و نفوذ گسترده یهودیت صهیونیستی در عرصه تاریخ نگاری و تاریخ سازی به خوبی مشهود است.

جشن های ۲۵۰۰ ساله؛ اوج باستان گرایی تاریخی

اوج تلاش هماهنگ باستان گرایی رژیم پهلوی و اسرائیل، برپایی جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است که جدی ترین پدیده در فرآیند باستان گرایی رژیم پهلوی محسوب می شود. اسدا علم، در سال ۱۳۴۰ ش (۱۹۶۱ م) از «تدی کولک»، شهردار اورشلیم، دعوت کرد که در برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله با کارشناسان

ایرانی همکاری نماید. هر چند که تدی کولک مدعی است که او بود که تری برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله را در اختیار علم قرار داد.^{۱۱} خانم سیتیا هلمز، همسر ریچارد هلمز، سفیر امریکا در تهران و رئیس سابق سیا، در کتاب «خاطرات همسر سفیر» نیز، بر این نکته تاکید کرده است که ایده برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله را اسرائیلی ها به دولت ایران داده اند.

طی سال های دهه چهل، مطبوعات اسرائیلی مقالات متعددی در مورد برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله به نگارش در آوردند. شاید ذکر قطعه نامه مجمع عمومی کنگره جهانی یهودیان برای این همراهی و هماهنگی کفایت کند: «مجمع عمومی کنگره جهانی یهود... اطلاع یافت که اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و دولت آن کشور مقرر داشته اند مراسم یادبود دوهزار و پانصدمین سال تاسیس شاهنشاهی ایران به دست کورش کبیر برگزار گردد. شورای اجرائیه کنگره را مامور می کند که به نوبه خود این یادبود بزرگ را در زمینه بین المللی آن، مورد تجلیل قرار دهد. و از تمام سازمان ها و جوامع یهودی در سراسر جهان خواستار است که طی باشکوه ترین مراسم، حق شناسی خود را نسبت به این قهرمانان بزرگ تاریخ که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت به ملت یهود سخن رفته، ابراز دارند.»

به دنبال آن، کنگره کمیته ای را در اورشلیم تشکیل داد که وظایف ذیل را توسط سازمان های یهودی در کشورهای جهان پی گیری نمایند:

۱. تشکیل کنفرانس هایی در کشورهای مختلف جهان به مناسبت برگزاری این یادبود،
۲. تدوین تاریخ مربوط به کوروش بر اساس منابع و مآخذ تورات
۳. تدوین برنامه خاصی برای تدریس در مدارس یهود،
۴. نامگذاری خیابان ها و میدان هایی در پایتخت و شهرهای مختلف جهان به نام کوروش،
۵. فعالیت های مطبوعاتی بین المللی درباره این یادبود،
۶. نامگذاری دو جنگل مصنوعی به اسامی کوروش کبیر و محمدرضا شاه (که بیشترین احترام در اسرائیل است)،
۷. تخصیص بورس های تحصیلی به نام کوروش کبیر در اسرائیل برای مطالعات و تحقیقات فرهنگی.^{۱۲}

پی سبب نیست که یهوشوع گیلوع در روزنامه معاریو (۲۴ مهر ۱۳۴۳، ۱۹۶۴/۱۰/۱۶) ضمن اشاره به برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله، اعلامیه کوروش را «اعلامیه بالفور باستانی» نام نهاد. بعضی نیز وی را «اولین صهیونیست» نام نهادند. این مسئله در شاه بی تاثیر نبود؛ چراکه او خود را وارث تاج و تخت کوروش می دانست که صاحب فره ایزدی است و سعی می کرد که همانند کوروش. آنگونه که در تبلیغات یهودیان مطرح بود. رفتار کند و منجی قوم یهود باشد و نام وی نیز در تاریخ به نام «مسیح» و نجات دهنده ثبت شود. اما برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله در شرایطی صورت گرفت

که رژیم پهلوی از ترس فشار افکار عمومی مردم مسلمان ایران و جهان اسلام مجبور شد که در این جشن ها از دولت اسرائیل دعوت نکند. این امر موجب ناراحتی اسرائیلی ها شد^{۱۳}

با این وجود بروز این مسئله، در روابط اصلی شاه و اسرائیل و دیدگاه های باستان گرایانه اسرائیلی ها تاثیر چندانی نگذارد. اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، در سال ۱۳۵۷ در خانه کوروش و در جمع یهودیان ایرانی الاصل طی سخنرانی ای گفت: «به عقیده من بنیانگذار اصل صهیونیسم که به غلط به هر تزل (تتودور هر تزل) اطلاق می گردد اما این لقب در حقیقت براننده کوروش کبیر است که برای نخستین بار اجتماع یهودیان را در ارض مقدس ممکن ساخت و از این رهگذر تمامی یهودیان جهان را رهین منت خود ساخت... و شاهنشاه ایران [محمدرضا پهلوی] میراث دار راستین کوروش کبیر است.»^{۱۴}

اما این بار شاهنشاه ایران در شرایطی نبود که از لذت تصورات باستانی محظوظ گردد؛ چراکه به خوبی می دید که افسانه های دروغین تاریخ نگاری یهودیان و باستان گرایان در حال مچاله شدن و سوختن در آتش خشم انقلاب اسلامی مردم ایران است که قطعاً یکی از دلایل آن همین گرایش افراطی به باستان گرایی و یهودی گرایی بوده است.

پی نوشت ها:

- ۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹ ص ۱۶۰
- ۲- همان ماخذ، ص ۴۱
- ۳- همان ماخذ، ص ۴۳
- ۴- یادنامه فردوسی، انجمن مفاخر ملی ایران، تهران، ۱۳۴۹
- ۵- ملک الشعراء بهار، فردوسی و ادبیات حماسی، تهران، ص ۱۶۶. ۱۶۷
- ۶- مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات حکمت
- ۷- پل فیندلی، فریب های عمدی، حقایق درباره روابط ایران و اسرائیل، ترجمه محمدحسین آهونی. وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۷
- ۸- به نقل از علی اکبر ولایتی، ایران و تحولات فلسطین، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۵
- ۹- گزارش ۲۱۷۰ مورخه ۱۳۴۴/۱۲/۱۵ از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، روزنامه لم رخاب ۱۹۶۶/۲/۲۸
- ۱۰- به نقل از هادی هدایتی، کورش کبیر، تهران، ۱۳۳۵ چاپخانه دانشگاه تهران، ص ۲۱۵
- ۱۱- به نقل از مظفر شاهدهی، زندگی سیاسی علم. موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۹
- ۱۲- بایگانی وزارت امور خارجه، نمایندگی تل آویو، سال ۱۳۴۳، کارتی ۴، پرونده ۲۴
- ۱۳- ولایتی، همان ماخذ، ص ۲۴
- ۱۴- همان ماخذ، ص ۱۴۹. گزارش مورخ ۱۳۵۷/۵/۱۶، مرتضی مرتضائی به وزارت امور خارجه ایران